

# صدای شاعر افغان از اروپا



■ نعمت حسینی

درآمده است؟ آیا این به حاشیه راندن برخی از نام ها و بزرگ سازی و مومیایی کردن عده یی از نام های دیگر از سوی همین «تیکه داران شعر!» صورت می گیرد؟ و سوال های دیگر. به هر رنگ، اگر ما شاعران امروز ما را از نگاه انتخاب قالب و شکل ظاهری شعرشان به سه دسته از هم سوا کنیم:

الف) شاعرانی که تنها به قالب های کهن شعر (اوزان عروض) می سرایند.

ب) شاعرانی که به گونه ی نیمایی و آزاد اروپایی پرداخته اند. «آدرنو» راجع به وزن آزاد و سبک جوان در شعر اروپا حرف های با ارزشی دارد. برخی از شعرهای شکیلا عزیززاده به همین وزن آزاد اروپایی سروده شده اند.

ج) شاعرانی که هم به گونه ی (الف) و هم به گونه ی (ب) توجه داشته اند. نسیم اسبیر در انتخاب شکل شعرش در جمع شاعران گروه (الف) قرار می گیرد، او با قالب های کهن ما توجه داشته و ماورای مباحثی غزل امروز و غزل دیروز، برای بیان حرفش اکثراً "قالب غزل را برگزیده است، پس می باید گفت، که او غزلسران نیز است. و اما از نگاه محتوا و درون مایه، شعرهای نسیم اسبیر را می توان به دویخش جدا کرد:

یک شعرهایی که در حوزه ی عمومی سروده شده اند. دو دیگر، شعرهایی که در حوزه ی فردی پرداخته شده اند. در حوزه ی عمومی شعرهای اسبیر شعرهای سیاسی- اجتماعی اند. او در سرودن شعرهای سیاسی- اجتماعی در شمار آن عده از شاعران ما قرار می گیرد، که هرگز به سلیقه ی دولت مردان و ذوق زورگویان واژگان را پهلوی هم نچیده و قافیه نبسته است. به همین خاطر است که آشکارا

و در اوج شجاعت اخلاقی\* می سراید:

به زیر خلقه ی سالوس طالب و ملا

رهگذر خود ما را عوض می کند.» و واقعیت‌مندی این گفته در یک شعر دیگر فروغ کریمی چنین به کرسی نشسته است:

وقتی زانوانم

در برابر عشق

ز همین را می بوسند،

جهان چه کوچک می نماید.

در این شعر می نگریم، که در رابطه به ذهنیت شاعر عینیت کوچک می شود، شاعر جهان را در رابطه به یک احساس لحظه ای کوچک نشان داده است و به باور یک اندیشمند دیگر: «در شعر لحظه ها را نمی توان از طریق منطق تداوم معانی تعبیر کرد.» و سرانجام این که همین دو نمونه بیانگر آن است که فروغ کریمی شاعر است و شاعر خوب. اگر از نسل نو شعر ما بگذریم و نسل ارشد را در نظر داشته باشیم باز هم می نگریم، در همین اروپا داریم شاعرانی را که در حقیقت شعر خوب می سرایند، اما نام های شان، در حوزه ی شعرمان به حاشیه رانده می شوند. یکی از این شاعران نسیم اسبیر است. نسیم اسبیر چندین دهه است که شعر می سراید و حدود دو دهه می شود که در همین اروپا به سرودن ادامه داده است و شعرهایش در نشریات مطبوع افغانی تا آن سوی آب ها آذین چاپ هم یافته اند، مگر این جا در همین آلمان، نامش در محدوده جغرافیایی شهر فرانکفورت اسبیر مانده است!

این جا پرسش هایی خلق می شوند که چرا چنین است؟ شکیلا عزیززاده سراینده ی مجموعه ی «یاد از هیچ» در یک مصاحبه اش که در هالند چاپ گردیده است، از «تیکه داران شعر» یاد می کند. مگر حوزه ی شعر ما این جا در اروپا در اختیار و تصاحب این «تیکه داران شعر!»

چندی پیش رادیو را که روشن کردم، پرتو نادری، در رادیوی «آزادی» گفتاری داشت درباره ی مجموعه شعر یک شاعر. پرتو در قسمتی از گفتارش گفت: «نام بعضی از شاعران ما جلوتر از شعرشان حرکت دارد و شعر بعضی از شاعران ما جلوتر از نام شان.» این گپ پرتو خیلی خوشم آمد، و لحظه ها ذهنم را تسخیر نمود، چنان که ندانستم او درباره ی شعر کدام شاعر حرف می زند! به باور من که حقیقت چنین است. شماری از شاعران ما که «نامی!» هم دارند، اما در شعرشان، مخصوصاً در شعر سال های پسین شان غیر از استعاره های ژولیده، استعاره های مرده و حرف های کلیشه ای و روزنامه ای، چیزی نمی خوانی! چیزی نمی خوانی تا به دلت چنگ بزند و مثل آن گپ پرتو- برای لحظه ای که هم شده- ذهنت را مشغول کند. برعکس داریم، در همین اروپا، شاعرانی را که هنوز نام شان در حوزه ی شعر ما، چندان برده نمی شود، اما شعر خوب دارند. یکی از آن شاعران فروغ کریمی است. آدرنو- نظریه پرداز نامدار مکتب فرانکفورت- گفته است: «فقط وقتی می توان حرف شعر را فهمید که بتوان صدای انسان را در انزوای آن شنید.» و در شعر فروغ کریمی این گفته ی آدرنو را می خوانیم:

درد من عصیان نیست از درد

دیگر از چه نیرو خواهند گرفت

دستان من

در آخرین حلقه ی زنجیر؟

درباره ی شعر جای دیگری میخوانیم: «شعر قاعده های قالبی را می شکند، زبان را «ویران» می کند، «عادت» ما را در نگرش به جهان، هستی و خویشتن، و از این

دوباره پرچم و خلق و خاد می بینم

(حاصل جهاد، فصلنامه‌ی رنگین شماره‌ی هشتم)

نسیم اسبیر به واقعه‌های خونبار زادگاهش نیز

اندیشه شده است:

در این نوروز، باغ و راغ در آتش همی سوزد

چه نوروزست هر چه هست دود خانمانسوز است

(جشن نوروز، فصلنامه‌ی رنگین، شماره‌ی هفتم)

او در پهلوی آن که به واقعیت‌های خونبار جامعه

اش اندیشیده، در حقیقت شعرش بیان واقعیت‌های

دردانگیز جامعه‌اش نیز است:

ز آبروی زهم ریخته، چه می‌پرسی

که هر چه می‌نگرم خاک و باد می‌بینم

(همانجا)

و یا:

ز اهل داد، نشانی، نمی‌یابم

بداد کس نرسد کس زیاد می‌بینم

(همانجا)

و اسبیر را می‌نگریم، که از تاراج نیز می‌گوید، از

تاراج عینی که در زادگاهش صورت گرفته:

حریم پرده‌داران محرم، تاراج نامحرم

حریم باده‌نوشان باده‌ی صاف گلو سوز است

(جشن نوروز، فصلنامه‌ی رنگین، شماره‌ی هفتم)

و او در پهلوی بیان تاراج عینی، زبان را به -

واقعیت‌مندی نزدیک تر ساخته، از قتل نیز می‌گوید، از قتل

بزرگ، از قتل یک ملت، قتل ملت مظلوم و ساده‌دلی که

هنگام تقسیم شوربختی‌ها، بیشترین قسمت را نصیب

شده‌اند:

دور دور شیطانست، صحنه زجر خوانی است

ملتی به قربانی، همت‌ای سخندان کن

ملت افغان حدود ربع قرن است، که به خاطر

«بیگانه‌سازی‌ها»\*\* و «خودستیزی»‌های عده‌ی، آواره

ترین ملت دنیا بوده است. میلیون‌ها افغان، بدون داشتن

کوله باری، با شدیدترین تهیدستی، در سرزمین‌های

مجاور، شدیدترین درد آوارگی را چشیده‌اند. این جا، در

این ساحل آرام شماری از ما شبه‌روشنفکران، بدون

پرداختن به آن آوارگان واقعی، که هنوز زخم‌های

سرگشاده‌ای از آوارگی دارند، با شکم‌های سیر از روی

تفنن و از ورای بزرگ جلوه دادن خود، روی صحنه حرف

های «مودروز» درباره‌ی «تبعید!» سر می‌دهیم، اما در

پشت صحنه، آن سوی پرده، شدیدترین تلاش برای

ماندن در این ساحل آرام را به خرج می‌دهیم. و در پشت

پرده به خاطر اقامت دایمی در این ساحل آرام، نقاب از

چهره بدر می‌کنیم. اما داریم کسانی را که دم از

«روشنفکری!» و «روشنگری!» نمی‌زنند و شعار «مودروز»

تبعید را سر نمی‌دهند، اما در همین ساحل آرام به آن

آوارگان واقعی پرداخته‌اند، از آن شمار همین نسیم است

توجه کنید:

به این آوارگان بی‌سرانجام

به این زحمت‌کشان پخته یا خام

که در کوه و کمر آوار گانند

به سوی ناامیدی‌ها روانند

(به سوی امیدها، فصلنامه‌ی رنگین، شماره‌ی هفدهم و هژدهم)

و یا:

اگر از خانمانت دور رفتی

به کمپ دشمنان مجبور رفتی

اگر در دامن این دشت و صحرا

به سرگردانی رفتی تک و تنها

اگر طفل تو در آتش تلف شد

و گر خوراک اطفالت علف شد

(همانجا)

ناگفته نباید گذاشت که برخی از شعرهای

سیاسی - اجتماعی نسیم اسبیر، در پهلوی آن که شعار زده

اند، شعرهایی می‌باشند شفاف و روشن. در رابطه به هنر

باید گفت: «هنر باید مه آلود باشد» اندیشمندی گفته

است: «هنر تجسم تجربه‌ی مه آلود است که به مرحله‌ی

شفافیت تبلور مفهومی نرسیده باشد.» چون شعر، در

حوزه‌ی هنر شامل است، لذا شعر باید «مه آلود باشد.» و

اما در حوزه‌ی فردی، بیشترینه شعرهای اسبیر، غنایی

(لیریک)‌اند.

آذر نو درباره‌ی شعر غنایی به این باور است: «هر

شعر غنایی، ثبت ناگزیر رابطه‌ی تاریخی میان ذهن و

عینیت و فرد و اجتماع است...» او در جای دیگر می‌گوید:

«اگر شعر غنایی قادر بر تأثیر گذاری بر دیگران نبود که

اصلاً نمی‌توانست به عنوان «ژانو» هنری تجلی کند.» در

شعرهای غنایی نسیم اسبیر «خلاصیت ذهن شاعر» را

متوجه می‌شویم. در رابطه به خلاصیت ذهن شاعر باید گفته

شود که «به خلاصیت ذهن شاعر نمی‌توان حدی قایل شد.»

این خلاصیت فرامیزی است. این گفته را در این بیتش می

نگریم:

پهلوی به نه فلک ز نم از فرط افتخار

سازد خدای با تو اگر هم‌نشین مرا

از سوی دیگر در این بیت به بیان شاعرانه بر

می‌خوریم. در رابطه به بیان شاعرانه آمده که «تصرف در

بیان عادی بیان شاعرانه است.» و هم در همین بیت

«پیوند ذهنی» را می‌نگریم، حتی «تداعی آزاد» را. بدین

معنی که «فلک» یک فانتزی است، انتزاعی است و «پهلوی

زدن» پدیده‌ی است همگانی روزمره و ذهن شاعر این جا

فانتزی را با پدیده‌ی روزمره پیوند داده است. و در رابطه

به «پیوند ذهنی» آمده که: پیوندی که در ظاهر وجود

نداشته، اما ذهن شاعر آن پیوند را به وجود آورد. یک

موضوع قابل درنگ دیگر این است که، در آغاز این غزل

می‌خوانیم:

ای چرخ کینه جو، زده‌ای بر زمین مرا

من دو سال قبل تعبیر «چرخ کینه جو» را در این

شعر بیرنگ کوهدانی خوانده بودم:

ای چرخ کینه جو، به کجا می‌کشانی ام

تاریخ سرایش این دو شعر را که مقایسه کردم،

نسیم اسبیر یک سال قبل از بیرنگ کوهدانی این تعبیر را

در شعرش آورده است. اگر این تعبیر از نسیم اسبیر است،

پس باید بیرنگ کوهدانی ذکر می‌نمود که تعبیر را از کی

وام گرفته است. ما داریم شاعرانی که تعبیرهایی را که از

دیگران می‌گیرند، ولی اشاره نمی‌نمایند!

پی نوشت‌ها:

\* یکی از ویژگی‌های روشنفکر داشتن «شجاعت

اخلاقی» است. امیل زولا به‌را به خاطر نوشتن نامه‌ای سرگشاده

که برای ششمین رئیس جمهور فرانسه در رابطه با متهم شدن

«دریفوس» نوشته بود، انسانی دارای شجاعت اخلاقی گفتند و به

همین خاطر او را یکی از روشنفکران قرن هژده به شمار می‌آورند،

\*\* این جا هدف از «بیگانه‌سازی» یا «آشنا زدایی»

نظریه‌ی ادبی روسی که اشکولوفسکی نخستین بار به وجود آورده

نیست. /ایمان